

Coronopolitics from theory to reality

Masuod Malekyan¹, Gholamhosein Heydari^{2*}, Farhad Hamze³

1- PhD Student in Political Geography, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2- Assistant Professor of Political Geography, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

3- Assistant Professor of Political Geography, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Received: 30 January 2022

Accepted: 03 April 2022

Extended Abstract

Introduction

Take a cross-sectional Most contemporary social scientists subconsciously approach to the social world. But when social events and processes are separated from their temporal context, their meaning is distorted. Putting politics in the context of time - making moving images instead of cross-sectional images - can improve our understanding of complex social dynamics and the theories and methods we use to explain them. Politics in the context of time opens a new window to the temporal dimensions of the world of social sciences and humanities. The purpose of this article is to determine and explain the position of chronopolitical components and to identify a range of time processes that are common in political life.

Methodology

Given the theoretical nature of this study, it employs a qualitative-descriptive-analytic approach. In the stage of collecting data and information, methods such as documentary methods, libraries have been used. To study related sources and references, relevant rules and regulations, existing maps, statistics, books and sites related to the subject of historical approach. It has been studied in domestic and foreign policy studies

Results and Discussion

Discussion and Conclusion: The present study focuses on social mechanisms that have a powerful temporal dimension. This research revolves around three main topics:

- 1) path dependence,
- 2) timing and sequencing,
- 3) issues related to institutional origins and institutional change.

*. Corresponding Author (Email: hasanheidari1956@gmail.com)

Conclusion

This paper indicates how certain views toward time and toward the nature of change lead to a firm "chronopolitics," a term descriptive of the relationship of time-perspectives to political decision-making. The result is a "time transition" and is seen as a time-igniting epoch-making decisions which will lead a society to one of several alternate futures can be made.

Keywords: Chronopolitics, Path dependence, Order, History, Politics



کرونوپلیتیک از تئوری تا واقعیت*

مسعود ملکیان - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
غلامحسین حیدری - استادیار جغرافیای سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
فرهاد حمزه - استادیار جغرافیای سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۰

چکیده

این مقاله نشان می‌دهد که چگونه دیدگاه‌های معینی نسبت به زمان و ماهیت تغییر منجر به شکلی از «سیاست متأثر از زمان» می‌شود، اصطلاحی که توصیفی از رابطه دیدگاه‌های زمانی با تصمیم‌گیری سیاسی است. زمان حال به‌عنوان «زمان گذار» را می‌توان به‌عنوان زمانی در نظر گرفت که در طی آن می‌توان تصمیم‌هایی اتخاذ می‌شود که جامعه را به یکی از چندین آینده متناوب هدایت می‌کند. اگر نظم حاکم در دوره‌های گذار، قدرت تصمیم‌گیری در مورد آینده‌های جایگزین را دارا باشد، مهارت مهم در مقابله با روندهای اجتماعی، مهندسی اجتماعی آن‌ها خواهد بود. اما اگر تصمیمات مهم قبلاً گرفته شده باشد، مشکلات سیاست و مهارت‌های مورد نیاز کاملاً متفاوت خواهد بود. به همین دلیل، پژوهش حاضر که از نوع بنیادین می‌باشد با روش توصیفی و تحلیلی براساس منابع کتابخانه‌ای بر سازوکارهایی اجتماعی متمرکز می‌شود که بعد زمانی قدرتمندی دارند. این پژوهش حول سه موضوع اصلی است: ۱) وابستگی به مسیر، ۲) زمان بندی و توالی، ۳) مسائل مربوط به منشأهای نهادی و تغییرات نهادی.

واژگان کلیدی: کرونوپلیتیک، وابستگی به مسیر، ترتیب و توالی، تاریخ، سیاست

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* این مقاله برگرفته از رساله آقای ملکیان به راهنمایی نویسنده دوم و مشاوره نویسنده سوم در دانشگاه آزاد اسلامی می‌باشد.

مقدمه

غالب عالمان اجتماعی معاصر به شکلی ناخودآگاه رویکردی مقطعی به دنیای اجتماعی در پیش می‌گیرند. لیکن وقتی رخدادها و فرایندهای اجتماعی از بستر زمانی‌شان جدا می‌شوند، معنایشان مخدوش می‌شود. پل پیرسون معتقد است با نشانیدن سیاست در بستر زمان - ساختن تصاویر متحرک به عوض تصاویر مقطعی - می‌تواند ادراک ما را از پویایی‌های اجتماعی پیچیده و نظریه‌ها و روش‌هایی که برای تبیین آن‌ها به کار می‌گیریم بهبود ببخشد. سیاست در بستر زمان دریچه‌ی جدیدی به ابعاد زمانی دنیای علوم اجتماعی-انسانی می‌گشاید. زمان برای مورخ سیاسی و اقتصادی همواره مزاحم بوده است، زیرا در نظریه نوکلاسیک، زمان وجود ندارد. الگوی نوکلاسیک مدل برهه کوتاهی از زمان است و از همین رو، تأثیر زمان را به حساب نمی‌آورد... بدون درکی عمیق از زمان، عالمان سیاسی بدی خواهید بود، زیرا زمان همان بعدی است که ایده‌ها، نهادها و باورها در بطن آن تحول می‌یابند (North, 1999:31).

تحلیل خطی زمان در سیاست نشان می‌دهد که انتخاب‌های گذشته دایره انتخاب‌های آینده را محدود می‌کند. لذا انتخاب درست و منطقی در زمان حال در طیف اختیارات کمتری نسبت به گذشته قرار می‌گیرد. موضوع زمان‌بندی و توالی به اهمیت وقایع و تصادفات تاریخی و نقاط بزنگاه در تحولات اجتماعی و سیاسی اشاره دارد که اموری تکرارپذیر نیستند اما به شدت بر جهت‌گیری امور در آینده تأثیر می‌گذارند. همین امر نشان می‌دهد که کیفیت چینش توالی امور تأثیر قاطعی در سرانجام مسیری که طی خواهد شد، خواهد داشت. یک توالی خاص می‌تواند برخی روندها را تقریباً برگشت‌ناپذیر کند و برخی گزینه‌های محتمل به کلی منتفی شوند. تغییرات تدریجی که آثار خود را در بلندمدت نشان می‌دهند نمونه دیگری از مسائل اجتماعی است که نمی‌توان آن‌ها را بدون لحاظ زمان تشخیص داد. اینکه برخی از وقایع رخ دهد، منوط به آن است که برخی متغیرها از یک حد آستانه گذر کنند و یک جرم بحرانی از حدی خاص بیشتر شود. اگر نگاه کوتاه‌مدت یا تحلیل مقطع زمانی داشته باشیم اهمیت سازوکارهای بطنی را نادیده خواهیم گرفت و تحلیل‌ها سوگیرانه خواهند شد. اما این مدعا زمانی قانع‌کننده تر خواهد شد و بنیان استواری برای مدون ساختن پژوهش‌ها فراهم می‌آورد که تحلیلگران با صراحت بیش تری بر مکان، زمان و چگونگی تأثیرگذاری توالی‌هایی که تأثیر علی دارند، متمرکز شوند. درواقع عالمان علوم اجتماعی به اهمیت توالی‌ها در بین طبیفی از مقولات مهم اشاره کرده‌اند. با این حال، عمده این پژوهش‌ها یا درباره سازوکارهایی که سبب می‌شوند این توالی‌ها تا به این اندازه مهم باشند مدعاهای روشنی ندارند یا پژوهش‌های خود را به نحوی غیرضروری چنان محدود ساخته‌اند که از ظرفیت مباحث ایشان کاسته شده است.

بر این اساس، می‌توان ادعان داشت که بین کشورهای مختلف در برهه‌هایی از تاریخ تنش و مناقشه بوده و زمانی دیگر این تنش‌ها به نبرد و حتی جنگ تمام عیار منتهی شده و گاه به همزیستی، همراهی اتحاد و اتحاد استراتژیک انجامیده است شناخت چگونگی چنین مناسباتی در ظرف‌های زمانی، متاثر از پدیده‌هایی است که هگل آنرا روح زمانه می‌خواند در واقع اساس چنین نگرشی قرار دادن بستر زمان با مقدم شمردن ظرف‌های زمانی به مکانی است در این نگرش رخدادها در زمان خود در کانون توجه است. منظم کردن و چینش رخدادها از ابتدا به انتها یا برعکس، موضوع دانش کرونولوژی است بر پایه این روش، پژوهش به صورت زمانی طبقه‌بندی می‌شود. دیدن این طبقه‌بندی بر اساس نواحی مختلف جغرافیایی انجام می‌شود و در نهایت به طبقه‌بندی موضوعی تبدیل می‌گردد، از این رو روند مناسبات سیاسی بین ملت‌ها از این زاویه نگریسته نمی‌شود تا دانش کرونوپلیتیک بتواند دست مایه بررسی و تحلیل قرار گیرد.

مبانی نظری

کرونوپلیتیک

مفهوم «کرونوپلیتیک» یا «سیاست‌های زمانی»، اشاره به محاسبه عنصر زمان در تحولات سیاسی است. فشار زمان موجب انهدام رویه‌های طولانی و زمان‌گیر بررسی و محاسبه برای دگرگونی سیاست‌هاست. اگر سیاستمداران به زمان همانند ملاحظات مکانی و فضایی در تصمیم‌گیری توجه کنند، در بهترین وضعیت همگام با انتظارات رای‌دهندگان پیش می‌آیند. اتکا به آرای انتخابات، همواره یکی از پایه‌های به رخ کشیدن «مردمی‌بودن» نظام‌های سیاسی است. (روزنامه شرق، ۲۱-۱۳۹۲، ۴).

منظور از عنصر «زمان» در این نوشتار و متعاقب آن «سیاست‌های زمانی» توجه به مساله شتاب حوادث و سرعت تحولات و توانایی تطبیق با آن در میدان سیاست‌ورزی است. زمان و تاثیر سرعت بر زندگی در قرن بیست‌ویکم است که افراد را منتظر صندوق‌های رای چهارسال یک‌بار نمی‌گذارد. افراد در این فشار زمانی و شتاب رویدادها، حوصله‌ای برای رعایت الگوهای کلاسیک جابه‌جایی نخبگان ندارند. افراد فارغ از حقانیت و احترام به انتخاب چهار سال پیش خود و به‌طور کلی بازی دموکراتیک، خواهان تغییر رفتار رهبران سیاسی خود هستند و می‌خواهند که این دگرگونی را سریع و بدون اتلاف وقت و به دور از فرآیندی کشدار و کند ببینند.

درک مفهوم (کرونوپلیتیک) ملزم به داشتن زنجیره تاریخی- زمانی از حوادث است که همچون پایه ای فضای سیاسی امروز جهان بر آن استوار است. در خلال درک همین زنجیره زمانی است که از مفهوم (جنگ سرد) به (صلح سرد) می‌رسیم (یانگ، ۱۳۸۴: ۱).

در عصر جهانی شدن ها که فضای جریان ها جایگزین فضای مکان ها شده و کاهش فاصله ها و پایان جغرافیا را در فضای دیجیتالی رقم زده است و به تعبیر پل ویریلیو کرونوپلیتیک جغرافیای زمانی جایگزین ژئوپلیتیک و جغرافیای مکانی توزیع زمانی (Virilio, 1988) و جایگزین توزیع سرزمینی و به تعبیر سیمون دالبی اکوپولیتیک جایگزین ژئوپلیتیک و شده است (Dalby, 2015).

زمان چنان عمیقاً با تمام جنبه های سیاست در هم آمیخته است که اهمیت اساسی آن غالباً نادیده گرفته می شود. با تکیه بر کار چارلز مایر و کریستوفر کلارک ، ما از تقویم سیاسی به عنوان تحقیق در مورد "چگونگی سیاست درباره زمان" و همچنین نوع زمان "پیش فرض توسط سیاست" (کلارک) ، چگونگی تأثیر تصور از زمان و تغییر تصمیم گیری تعریف می کنیم. و ساخت مفاهیم زمان و تاریخ، به بازیگران ، گروه ها و ایده های سیاسی معنا و مشروعیت می بخشد (Becker, 2019).

والیس در اصطلاحی توصیف شده کرونوپلیتیک را رابطه چشم اندازهای زمان با تصمیم گیری های سیاسی می داند . زمان حال را به عنوان «زمان گذار» می توان زمانی دانست که در طی آن می توان تصمیم گیری های دوره ای را اتخاذ کرد که جامعه را به سمت یکی از چندین آینده متناوب سوق می دهد. اگر هیات حاکمه در دوره های تصمیم گیری برای انتخاب یکی از آینده های مورد بحث ، مهارت های اساسی را نداشته باشد ، قطعاً کارش به مهندسی لحظه ای اوضاع خواهد کشید. اما اگر تصمیمات کارشناسانه ای قبلاً گرفته شده باشد ، مشکلات سیاست و مهارتهای مورد نیاز کاملاً متفاوت خواهد بود (Wallis, 1970: 102-108).

کرونوپلیتیک به صحنه فرایند تصمیم گیری و به تغییر ریتم ها و مدت زمان سیاست اشاره دارد. همانطور که جورج دبلیو

والیس استدلال کرد، زمان سیاست زمان گذار است که در آن بازیگران سیاسی پایه های فردا را می گذارند یا از انجام آن چشم پوشی می کنند.

کرونوپلیتیک اشاره ای به فشرده سازی فضایی که در آن زندگی می کنیم و پیامدهایی که این تشدید بر آگاهی از تعلق به یک جهان واحد دارد، خواه بازار جهانی برای فعالان اقتصادی باشد یا جهان دلخواه برای سیاست گذاران (Robertson, 1992).

این فشرده سازی فضا به یک زمان جهانی واحد منجر می شود که به جای ایجاد یک احساس همزمان سازی خوشایند، به جای صحنه یک نبرد جدید در عصرها است. دوره جهانی بازار با دوره سیاسی دولت های دموکراتیک، دوران استراتژیک مشاغل و دوران روانشناختی فرد در تضاد قرار گرفته است. دامنه جهانی زمان انتزاعی زمان را تعیین کرده است.

دانش جغرافیا در قرن بیستم با رویکردی پیوند خورد که بیش از هر زمان دیگری اهمیت مکان را در معادلات و محاسبات بین المللی وارد کرد و باعث شده که دهه هایی از این قرن، پدیده «برتری جویی مکانی، با توجه به دستور کار ژئوپولیتیک ها تجویز می کرد. سرمشق استراتژیک قدرت های بزرگ باشد. رقابت برسر تسلط و در دست داشتن مناطقی خاصی از دنیا از دهه ۳۰ میلادی موجب شکل گیری ترتیبات ژئوپلیتیک مدرن شد و پس از پایان جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد وارد دوره ای پرتنش اما با حفظ خط سیر منحنی خود کماکان در حوزه رقابت برای مکان باقی ماند. تئوری ریملند اسپایکمن در ادامه بحث هارتلند مکیندر، همچنان بر حفظ مکان بعنوان ابزار تولید قدرت تاکید می کرد. اما جهان از دهه ۶ - ۷۰ با انقلاب وسیع ارتباطاتی وارد دوره ای از عصر مناسبات بین المللی شد که عنصر مکان به دنبال تحولات چشمگیر نوین و پیشرفت های فناورانه بویژه در دو حوزه نظامی ارتباطاتی تحت تأثیر زمان اهمیت ایستا و زمین محور خود را از دست داد. در دهه ۸۰ با انقلاب رسانه ها و در دهه ۹۰ با انقلاب شبکه های جهان وجوه دیگری از تولید قدرت باتکیه بر توانایی های رسانه ای - شبکه ای را شناسایی کرد و به کلام ایولاکست نقش وسایل ارتباط جمعی در دریافت یک وضعیت با ویژگی ژئوپولیتیکی این رسانه ها بر تصمیم های سیاسی باعث شده است که مشخصا افکار عمومی دارای بار ژئوپولیتیکی شوند. چنین پدیده ای را می توان در قالب کرونوپلیتیک یا ژئوپلیتیک زمان تحلیل کرد. این بعد جدید جغرافیا اثر امکان را به نفع زمان کمرنگ کرده است. کرونوپلیتیک گویای دشواری های سیاسی است که نظام تصمیم گیری بویژه در حوزه سیاست خارجی با آن روبروست. بدلیل سرعت بالای پدیده ای و تصمیم گیری های سیاسی، نظام های سیاسی اگر نتوانند خود را با چنین تحولات شگرفی تطبیق دهند بویژه در نظام های سیاسی که فرایند سازمانی نقش موثری در تصمیم سازی ندارند، و تصمیمات عمدتا واکنشی و فرد محور هستند حداقل سه بحران روبرو خواهند شد:

۱- بی تصمیمی، ۲- چند تصمیمی، ۳- تناقص تصمیم گیری.

در کرونوپلیتیک به ما این امکان را می دهد که بعد جهانی شدن سیاسی را عمیق تر دریابیم و خود را برای فضای در هم تنیده امروز جهان آماده تر کنیم (بیات، ۱۳۸۵).

این مقاله نشان می دهد که چگونه دیدگاه های معینی نسبت به زمان و ماهیت تغییر منجر به شکلی از «سیاست متاثر از زمان» می شود، اصطلاحی که توصیفی از رابطه دیدگاه های زمانی با تصمیم گیری سیاسی است. زمان حال به عنوان «زمان گذار» را می توان به عنوان زمانی در نظر گرفت که در طی آن می توان تصمیم هایی اتخاذ می شود که جامعه را به یکی از چندین آینده متناوب هدایت می کند. اگر نظم حاکم در دوره های گذار، قدرت تصمیم گیری در مورد آینده های جایگزین را دارا باشد، مهارت مهم در مقابله با روندهای اجتماعی، مهندسی اجتماعی آنها خواهد بود. اما اگر تصمیمات مهم قبلاً گرفته شده باشد، مشکلات سیاست و مهارت های مورد نیاز کاملاً متفاوت خواهد بود (Wallis, 1970: 102-108).

چشم انداز زمان در مطالعات سیاست

بسیاری از نتایج تصمیم های سیاسی - خصوصا مداخلات سیاست گذارانه پیچیده یا اصلاحات نهادی اساسی - تنها در درازمدت نتیجه می دهد. کنشگران سیاسی و بالاخص سیاستمداران غالبا به پیامدهای کوتاه مدت اقدامات خود علاقه دارند؛ لذا معمولا تأثیرات درازمدت از نظر آنان به حساب نمی آید. دلیل اصلی هم منطق سیاست انتخاباتی است. از آن جا که تصمیمات رأی دهندگان که تضمین کننده موفقیت سیاسی است، بر اساس نگاه کوتاه مدت گرفته می شود، ایشان گرایش شدیدی به وانهادن آینده و حفظ افق کوتاه مدت دارند. آن ها فقط زمانی به پیامدهای درازمدت توجه می کنند که این پیامدها اهمیت یابند یا از عواقب رها کردن پیامدهای کوتاه مدت برای انتخابات بیم نداشته باشند. کینزیک بار گفت: همه ما در درازمدت می میریم؛ سیاستمداران ادله بسیاری دارند تا پیام این سخن را با جان و دل دریابند. درباره افق زمانی کنشگران سیاسی مختلف نسبتا کم می دانیم. ادبیات جالب توجهی درباره تعهدات قابل اعتماد_ تلاش کنشگران سیاسی برای ایجاد آرایش هایی که همکاری را تسهیل کند، در حال شکل گیری است (North and Weingast, 1989; Shepsle, 1993)

این حوزه پژوهشی مدعی است برخی طراحی های نهادی خاص (از قبیل بانک های مرکزی مستقل) که مقوم نوع خاصی از کنشگران سیاسی اند، ممکن است در بلندتر کردن افق های زمانی مؤثر باشند. با این حال، چنین سازوکارهایی غالبا در عرصه سیاست کارامدی محدودی دارند. بازارها دارای برخی سازوکارهای قدرتمند برای طولانی تر کردن افق های زمانی اند - بالاخص سازوکارهایی چون تداوم شرکت ها در طول زمان و حضور بازارهای سرمایه. چنین سازوکارهایی غالبا در عرصه سیاست ضعیف ترند. زیر نظر داشتن رفتار سیاسی در طول زمان بسیار دشوار است، زیرا تعاملاتی که در نهایت مولد عملکردهایند بسیار پیچیده اند و شاخص های عملکرد نیز خیلی محدودند. جابه جایی نسبتا سریع موقعیت های حساس غالبا سبب می شود پاسخ گو کردن کنشگران دشوار شود. خلاصه این که سیاست فاقد آن حقوق مالکیتی است که پیوند میان تصمیم های کنشگران در عرصه اقتصاد را به مرور زمان حفظ می کند. مقوله بلندمدت در بسیاری موارد ضرورتا بیرون از افق سیاسی است. دولتمردی مانند بیسمارک سیاستمداری است که به نوه اش می اندیشد. تفاوت ماهوی افق های زمانی در سیاست و اقتصاد بسیار مهم است. این را می توان با نگاه مجدد به نقد لیبویتز و مارگولیس بر وابستگی به مسیر دریافت. آن ها به درستی برخی نهادهای بازار را محافظی در برابر بعضی صور وابستگی به مسیر اصلاح پذیر می دانند. اگر سرمایه گذاران باور داشته باشند که گزینه B در درازمدت سوددهی بیش تری دارد، به آن گرایش پیدا می کنند - حتی اگر در کوتاه مدت عملکرد بدتری در مقایسه با گزینه A داشته باشد.

بنابراین، ایشان معتقدند در سازوکارهای بازار باید به گزینه B میدان بدهند. ولی در سیاست، وضعیت ممکن است کاملا متفاوت باشد. فرض کنید تصمیم گیرنده اصلی در سیاست، سیاستمداری باشد که برای انتخابات دو سال آینده آماده می شود. در چنین وضعیتی، تأثیرات بعد از انتخابات زیاد به حساب نمی آیند. سیاستمداری که بر مزیت کوتاه مدت تکیه دارد شاید گزینه A را برگزیند. تفاوت افق های زمانی پیامدهای عمیقی دارد. اگر افق های زمانی کوتاه مدت باشند، می توان انتظار داشت که منافع و هزینه های کوتاه مدت تأثیر محدودی در مسیر منتخب داشته باشند. در ضمن، کنشگران سیاسی به محض انتخاب یک مسیر، عموما انگیزه های زیادی برای باقی ماندن در همان مسیر دارند. هزینه های تغییر مسیر نوعا در کوتاه مدت بروز می کند و منافع آن نیز معمولا در درازمدت و در اصل برای کنشگر دیگری حاصل می شوند.

روش پژوهش

روش تحقیق در پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی است. در مرحله جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات از روش‌هایی همچون روش‌های اسنادی، کتابخانه‌ای استفاده شده است. به مطالعه منابع و مأخذ مرتبط، ضوابط و مقررات مربوطه، نقشه‌های موجود، آمارها، کتب و سایت‌های مرتبط با موضوع رویکرد تاریخی در مطالعات مربوط به سیاست داخلی و خارجی پرداخته شده است. پژوهشی حاضر چون به کشف ماهیت رخدادها و تاریخ و روابط بین متغیرها یعنی ظرف زمانی مولود وقایع تاریخی می‌پردازد و به توسعه مرزهای دانش رشته علمی جغرافیای سیاسی و جغرافیای تاریخی کمک می‌نماید از نوع پژوهش‌های اسنادی-سیاسی است. از منظر پایگاه فکری و نظری این تحقیق بر مبنای مکتب رئالیسم انتقادی تدوین شده است که توجه به سیاست در بستر زمان موید رویکرد انتقادی تحقیق می‌باشد. هستی‌شناسی تحقیق ترکیبی از عناصر عینی و ذهنی است، شناخت‌شناسی آن تاویلی و تفسیری است و روش تحقیق حاضر به روش توصیفی - تحلیلی بوده است.

بحث و یافته‌ها

چرخش تاریخی در علوم انسانی

علوم انسانی دارای سنت غنی پژوهش تاریخی است. جوامع دانشگاهی منحصر به توسعه چنین سنت‌هایی در بخش‌هایی از علوم انسانی توسعه می‌یابند. در واقع، برخی مدعی پیدایش «چرخش تاریخی» در کل علوم انسانی اند (McDonald, 1998; Bates et al, 1966).

حیرت آور آن که به رغم چنین فعالیتی، توجه به ابعاد زمانی خاص فرایندهای انسانی اندک است. زمان گذشته برای علوم انسانی معاصر به عوض آن که محرک پژوهش‌هایی درباره چگونگی تحقق یافتن سیاست در زمان باشد، در درجه اول صرفاً منبعی برای داده‌های تجربی است. در پیش گرفتن رویکرد تاریخی، حداقل در علوم مربوط به سیاست، عموماً برای ایفای سهمی درخور اعتنا در شناخت نظام مند فرایندهای اجتماعی ناکام مانده است. در واقع می‌توان سه «چرخش تاریخی» در علوم انسانی را از هم تمیز داد. هریک از این سه بر انباشته دانش ما افزوده اند، لیکن هریک محدودیت‌هایی نیز داشته اند. شاید بتوان اولین آن‌ها را که بالاخص در حوزه توسعه سیاسی امریکایی شاخص است «تاریخ به مثابه مطالعه گذشته» نامید. تحلیلگران این رویکرد رخدادها یا فرایندهای تاریخی مشخصی را با تکیه بر ارائه گزارش‌های علی قانع‌کننده درباره رخدادهایی که بدان‌ها علاقه دارند، مطالعه می‌کنند. چنین مطالعاتی غالباً به دانش ما درباره ابعاد خاص تاریخ سیاسی رخدادهای مشخص می‌افزایند. اما آن‌چه روشن نیست، چگونگی کنار هم قرار گرفتن مطالعات مجزا در یک برنامه پژوهشی گسترده‌تر است. تلاش اندکی در خصوص روشن کردن آن‌چه باید از یک پژوهش به دیگری منتقل شود صورت می‌گیرد. البته اگر چیزی برای انتقال وجود داشته باشد. در واقع، بسیاری از تحلیلگران تاریخی خود را به این سؤال بی‌علاقه نشان می‌دهند و موضع غالب مورخان را پیشه می‌کنند که معتقدند غنای خصایص هر فرایند یا رخداد آن را منحصر به فرد می‌سازد. از سویی دیگر، همین تحلیلگران تلویحاً فرض می‌کنند که مثلاً بحثی درباره جنبش‌های اجتماعی در دهه ۱۹۲۰، الزامات روشنی برای شناخت ما از جنبش‌های اجتماعی معاصر دارد. چنین مفروضی بسیار بحث‌برانگیز است. این چرخش تاریخی غالباً تحسین شده است، لیکن انصاف آن است که بگوییم غالب عالمان علوم اجتماعی که بیش‌تر به شناخت جامعه معاصر علاقه دارند، «تاریخ به مثابه مطالعه گذشته» را بی‌ارتباط با علایق خویش می‌یابند.

چرخش دوم را می توان «تاریخ به مثابه انبان شواهد» نامید. چشم انداز محقق را در این رویکرد می توان چنین خلاصه کرد: «من برای برخی جوانب سیاست الگویی دارم. بیا بید گذشته را برای یافتن شواهد این الگو جست و جو کنیم». این شیوه بالاخص در بین آن ها که می خواهند گزاره هایی عام درباره سیاست ارائه کنند متداول است. از همین رو، نظریه پردازان انتخاب عاقلانه - جاه طلب ترین عالمان علوم انسانی که طالب گزاره های عام در علوم انسانی معاصرند - گذشته را به دنبال نمونه هایی از سازوکارهای تعهد یا برای یافتن راه حل های مشخصی برای گروه خاصی از مسائل کنش جمعی جست و جو می کنند. با توجه به انبوه مواد تاریخی و گزارش های بسیار منسجم که در چنین پژوهش هایی تولید می شوند، گذشته ممکن است چنین شواهدی را به خوبی ارائه کند. تحلیلگر در این جا نیز درباره ابعاد زمانی فرایندهای اجتماعی، اگر نه هیچ، اندک سخنی به میان می آورد. تنها انگیزه برای غور در گذشته به دست آوردن شواهدی است که شاید در حال موجود نباشد. همین نکته در خصوص سومین چرخش نیز صدق می کند که می توان آن را «تاریخ به مثابه میدان تولید موردهای بیش تر» نامید. تاریخ منبع داده های بیش تری می شود، خصوصا برای پدیده هایی که در محیط معاصر کمیاب اند (Bartolini, 1993:144). مناقشات عمیقی درباره این حرکت روش شناختی وجود دارد، خواه در شکل مطالعات با موارد بسیار (نظیر استفاده از سری های زمانی) یا مطالعات با موارد محدود با استفاده از اشکال مختلف روش های توافق و تفاوت میل). برخی نگرانی های این نقدها درست است، لیکن نکته اصلی چیز دیگری است و در خصوص هر سه رویکرد مذکور صدق می کند. بهترین دلیل برای وصل کردن تاریخ به علوم انسانی-اجتماعی، نه تجربی (رویکرد اول) نه روش شناختی (رویکردهای دوم و سوم)، بلکه نظری است. ما به بررسی تاریخ می پردازیم، چون حیات اجتماعی در بستر تاریخ نضج می گیرد. فرایندهای اجتماعی واقعی ابعاد زمانی متمایزی دارند. لیکن کشف ابعاد زمانی فرایندهای اجتماعی دقیقا ضعیف ترین بخش در چرخش تاریخی علوم اجتماعی است.

جای دادن سیاست در بستر زمان

زمان برای مورخ اقتصادی و سیاسی همواره مزاحم بوده است، زیرا در نظریه نوکلاسیک، زمان وجود ندارد. الگوی نوکلاسیک مدل برهه کوتاهی از زمان است و از همین رو، تأثیر زمان را به حساب نمی آورد... بی تعارف می گویم: بدون درکی عمیق از زمان، عالمان سیاسی بدی خواهید بود، زیرا زمان همان بعدی است که ایده ها، نهادها و باورها در بطن آن تحول می یابند (North, 1999:316).

با یک مقایسه شروع می کنیم. تصور کنید دوست تان شما را به جدیدترین رستوران شهر با اسم جذاب «عالم اجتماعی مدرن» دعوت می کند. در ضمن به شما اطلاع می دهد که خانم سرآشپز را به خوبی می شناسد و بخت آن را دارید که در آشپزخانه گشتی بزنید. وقتی وارد می شوید، خانم سرآشپز توضیح می دهد که آشپزخانه به دو بخش تقسیم شده است. او در سمت چپ همه مواد لازم را گردآورده است. با وجود حیرت شما، آن ها را «متغیرها» می خواند و اصرار دارد که این مواد تازه ترین هایند و با دقت انتخاب شده اند. ابزارهای اندازه گیری بسیار زیادی نیز در سمت راست قرار دارند. شما از پیچیدگی و چینش دقیق آن ها حیرت می کنید و خانم سرآشپز توضیح می دهد که یادگیری درست کارکردن با هر کدام از آن ها به سال ها زمان نیاز دارد. او به تشریح رویکرد خود در آشپزی ادامه می دهد و می گوید آشپزی خوب مستلزم در اختیارداشتن موادی عالی است که به دقت اندازه گیری شده باشند. آشپزهای سنتی بر اهمیت فرایند آشپزی تأکید کرده اند، از جمله توالی هر مرحله و شیوه خاصی که مواد با یکدیگر ترکیب می شوند. خانم مالک عالم اجتماعی مدرن معتقد است اگر مواد خوبی در اختیار داشته باشید که در اندازه های

مناسب با هم ترکیب شوند، دیگر چگونگی ترکیب، ترتیب ترکیب شدن مواد و مدت ترکیب تأثیری نخواهد داشت. معدودی حاضرند مشتری دائمی رستورانی با این فلسفه آشپزی باشند، اما غالباً عالمان علوم در پی متمایز ساختن فرایندهای گوناگونی است که در بازه های زمانی در خور توجه شکوفا می شوند، به دنبال شناسایی شرایطی است که بر اثر آن ها بروز فرایندهای مختلف محتمل است و در پی نشان دادن اهمیت ابعاد زمانی زندگی اجتماعی است که برای شناخت رخدادهای سیاسی اهمیت دارد. برای انجام چنین کاری برآئیم تا هزینه سنگینی را بر ملا سازم که غالباً علوم اجتماعی بر اثر غفلت از ابعاد زمانی عمیق فرایندهای اجتماعی واقعی متحمل می شود. خلاصه مطلوب آن است که این عبارت را که می گوید «تاریخ مهم است» و همواره گفته شده، اما به ندرت آزموده شده است، به تفصیل بنمایانم. در پیش گرفتن رویکردی تاریخی به تبیین اجتماعی در دوره پیدایش علوم اجتماعی از سوی بسیاری از بزرگان علوم اجتماعی - نظیر مارکس، توکویل و وبر تا پولانی و شومپتر - تصادفی نیست. چنین موضعی ویژگی جذاب دوره گذر به تحلیل اجتماعی مدرن نبوده، بلکه منبع مهم بینش های عمیق ایشان درباره ماهیت دنیای اجتماعی بوده است. التفات به زمان مندی سبب برجسته شدن ابعادی از زندگی اجتماعی می شود که اساساً از زاویه نگاه غیرتاریخی پنهان می ماند. جای دادن سیاست در بستر زمان می تواند هم تبیین هایی را که برای رخدادهای اجتماعی ارائه می کنیم و هم رخدادهایی که تبیین شان را ارزشمند می یابیم غنی سازد. بررسی نظام مند فرایندهایی که در بستر زمان شکوفا می شوند درخور جایگاهی محوری در علوم اجتماعی است.

زمانبندی و توالی رخدادها

در یک توالی زمان وقوع رخدادها بر چگونگی وقوع شان مؤثر است (Tilly, 1948: 14). استدلال ها در علوم اجتماعی گاهی به این شکل در می آیند: نظم زمانی رخدادها یا فرایندها تأثیر مهمی در نتیجه دارد. در این موارد آرزو می کنیم کاش نه فقط «مقدار» برخی متغیرها، بلکه زمان وقوع آن ها را نیز بدانیم. نه تنها می خواهیم درباره «چه چیز بدانیم، بلکه می خواهیم «چه زمانی را نیز بدانیم. در واقع، دیرزمانی است محققان بزرگ تأکید کرده اند که نظم زمانی ممکن است عنصر مهمی در تبیین باشد. در تحلیل های مختلف مدعاهای کاملاً متمایزی (اگرچه گاهی اوقات مبهم) درباره نقش توالی وجود دارد. درباره چگونگی متمایز ساختن این استدلال ها ایده هایی دارم و معتقدم آن ها می توانند قدرت درخور ملاحظه ای برای تبیین پدیده های اجتماعی به ما بدهند. شناخت اهمیت توالی ها به تقویت مدعای من در این باره می انجامد؛ مدعایی درخصوص این که بررسی نظام مند فرایندهایی که به مرور زمان بروز می کنند، باید در علوم اجتماعی محوریت داشته باشد. اخیراً چندین اجتماع علمی کوشیده اند تا به شکل نظام مندتری به این مقوله بپردازند. شماری از تحلیلگران دارای گرایش تاریخی، بالاخص در حوزه تحول سیاسی امریکا، بر اهمیت مرتبط دیدن فرایندهای متمایزی تأکید کرده اند که بالقوه به واسطه زمان بندی نسبی وقوع شان به هم مرتبط اند. در اولین بخش از این فصل به بررسی برخی امیدواری ها و البته دشواری های نظری مندرج در این مدعیات درباره زمان بندی و «بزنگاه ها» خواهیم پرداخت. سپس به مباحثات اخیر درباره توالی های منتج از تحلیل انتخاب عاقلانه می پردازم. این نوع مطالعه ایده های نظری جالبی درباره نقش توالی ها در ساختاردهی به وضعیت های کنش جمعی طرح کرده و شواهد قانع کننده ای از این تأثیرات فراهم آورده است، اما بیش تر انرژی خود را بر طیف محدودی از عرصه های بسیار رسمی متمرکز ساخته است، نظیر قانون گذاری. دستاوردهای این دو دسته ادبیات از بسیاری جهات کاملاً یکدیگرند. تحلیلگران انتخاب عاقلانه درباره این که چرا، کجا و چگونه ترتیب زمانی انتخاب ها می تواند مشمول توالی باشد، استدلال های نظری قوی و دقیقی دارند. البته هزینه چنین دستاوردی

تحلیل محدودیت های شدید بر دامنه نظری و تجربی این گونه مطالعات بوده است. پژوهش در حوزه تحول سیاسی دقت ستودنی انتخاب عاقلانه را ندارد، لیکن به فرایندهای واقعا تاریخی توجه می کند و بر پویایی های اجتماعی و سیاسی کلان تمرکز بیش تری دارد. معتقدم چشم انداز امیدبخشی برای ترکیب بسیاری از این نقاط قوت ها وجود دارد و ایده های مطرح شده در فصل اول زمینه چنین کاری را فراهم می آورد. این کار به آن جا منتهی می شود که بیش تر مدعیات درباره نقش زمان بندی و توالی غالبا به صورت مبهم و حداقل تا اندازه ای بر مبنای فرایندهای خود تقویت شونده یا وابسته به مسیر بنا شده اند. وقتی چنین فرایندهایی در کار است، تحلیل علی ذاتا تاریخی است؛ یعنی محتمل است که ترتیب رخدادها یا فرایندها تأثیری مهم در برایندها داشته باشد. هم زمان، پرداختن مستقیم به توالی تاریخی روشن می سازد که چگونه می توان ایده های فصل قبل را درباره بازخورد مثبت به تحلیل هایی پیوند زد که بیش تر دل مشغول تغییر سیاسی منشعب از یک نقطه عطف یا بزنگاه مهم اند.

بنابراین، شناخت پویایی های خود تقویت شونده به نقطه شروعی برای مطالعه طیف وسیعی از مقولات می انجامد که مرتبط با زمان بندی، توالی و فرایند تاریخی هستند. تحلیل هایی که به توالی توجه دارند می توانند با پررنگ کردن سهم اساسی پژوهش تاریخ مدار جنبه های مهمی از دنیای اجتماعی را بیش تر در معرض توجه قرار دهند.

وابستگی به مسیر

وابستگی به مسیر طی شده به این معنی است که انتخاب های دیروز نقطه آغاز انتخاب های امروز هستند، اما در اصل وابستگی به مسیر بیشتر یک عامل تعیین کننده در تغییرات بلندمدت است تا تغییرات امروز و دیروز. دشوار بودن تغییر مسیر بسیار بدیهی است؛ چرا که روند یادگیری که با آن به نهادهای امروز رسیده ایم، انتخاب های آینده را تعیین خواهد کرد. ساختار نهادی روی مجموعه ای از محدودیت ها بنا شده که با جریان تغییرات پایین دستی در ارتباط بوده و انتخاب ها را هدایت می کند. معمولا دولت ها میلی به اصلاحات گسترده که همه چیز را کاملا دست خوش تغییر کند ندارند. در این میان رد پای میل به پیروی از امیال گذشته به چشم می خورد، کارشناسان سیاسی از این گرایش با عنوان وابستگی یاد می کنند. این مساله به این معناست که هرگونه تغییر واقعی در جهت گیری، از انتخابی بر می آید که در نهایت باید از روی اجبار صورت بپذیرد که مسیر آن از قبل مشخص شده است. «وابستگی به مسیر» اجازه نمی دهد که تحولات توسعه ای در مسیری صحیح و مطلوب به پیش برود. تحقیقات بین المللی نیز تصمیمات گرفته شده در سطح بین المللی در کشورها، تحت تاثیر ایده هایی است که قبلا در عرصه بین المللی به اجرا درآمده اند. به عنوان مثال درباره مذاکرات هسته ای ایران و شش کشور، وابستگی به مسیر به تعبیر «آرون دیوید میلر» به این معنا است: «حلقه بسته ای که در آن مذاکره کنندگان به روند مذاکرات دلبسته می شوند و اعتقاد قوی به آن پیدا می کنند که رسالتی بر عهده دارند. آن ها گمان می کنند این بهترین توافق ممکن است و سایر گزینه ها به مراتب بدتر است. هر کسی این شعار را زیر سؤال ببرد، یا متوجه نیست و یا مخفیانه اهدافی را دنبال می کند». بدین ترتیب، کاخ سفید به دنبال توافق است، زیرا مسیری طولانی برای دستیابی به توافق پیموده است.»

تحلیلگران به صورت فزاینده ای مایل به استفاده از مفهوم وابستگی به مسیرند، اما تعاریف روشن از آن کمیاب است. کاربردهای این مفهوم در عمل میان دو برداشت وسیع و محدود در نوسان اند. برای مثال، ویلیام سیوئل این مفهوم را به این معنا می داند که هر آن چه در لحظه قبل تری اتفاق می افتد، رخدادهای ممکن در زنجیره ای از رخدادهای تحت تاثیر قرار می دهد که بعدا اتفاق می افتند (Sewell, 1996: 262-263) این برداشت تصدیق معنایی

رقیق و نه چندان کارآمدی است از عبارت «تاریخ مهم است». مارگرت لیوای نیز مفهوم محدودی از «وابستگی به مسیر» ارائه کرده است: معنای وابستگی به مسیر، اگر معنایی داشته باشد، این است که به محض آن که کشور یا منطقه ای پا در مسیری بگذارد، هزینه های بازگشت از آن مسیر بسیار زیاد خواهد بود. لحظات دیگری هم برای تصمیم گیری وجود خواهند داشت، لیکن تحکیم برخی آرایش های نهادی مانع بازگشتن ساده به نقطه انتخاب اولیه می شوند. شاید درخت نسبت به مسیر، استعاره بهتری باشد. شاخه های بزرگ و کوچک بسیاری بر تنه می رویند. اگرچه می توان از شاخه ای به شاخه دیگر گذر کرد - و اگر شاخه انتخاب شده شکننده باشد، این کار ضروری است - لیکن شاخه ای که فرد برای بالا رفتن برمی گزیند، همانی است که وی تمایل دارد به بالا رفتن از آن ادامه دهد (Levi, 1997: 28). وابستگی به مسیر در این معنا، که مدنظر ما نیز است، ناظر بر فرایندهای پویایی است که بازخورد مثبت را نیز در برمی گیرد، بر پایه ترتیب خاصی از رخدادها بروز می کند و می تواند مولد چندین نتیجه ممکن باشد (Arthur, 2000; David, 1994). آرتر، دیوید و دیگران بر این باورند که بازخورد مثبت یا خود تقویت شونده و ویژگی بارز یک فرایند تاریخی مولد وابستگی به مسیر است. با توجه به این ویژگی، هر گام در جهتی خاص بازگشت از مسیر را دشوارتر می سازد. پل دیوید این ایده را چنین تشریح می کند: هسته مرکزی مفهوم وابستگی به مسیر به مثابه موجودیتی پویا ناظر بر ایده تاریخ به مثابه فرایند شاخه شاخه شدن برگشت ناپذیر است (David, 2000: 8) به همین ترتیب، جیکب هکر نیز معتقد است: «وابستگی به مسیر ناظر بر پیدایش مسیرهایی است که ماهیتا بازگشت از آن ها دشوار است» (Hacker, 2002: 24).

وقتی بازخورد مثبت در میان است، با هر بار گام برداشتن در مسیر احتمال گام برداشتن های بیش تر در همان مسیر افزایش می یابد. این امر به این دلیل است که منفعت نسبی فعالیت جاری در مقایسه با بقیه انتخاب های ممکن در طول زمان افزایش می یابد. به بیان دیگر، هزینه گزینش بقیه گزینه هایی که قبلا پذیرفتنی بودند افزایش می یابد. اگرچه برخی تعاریف متفاوتی را ترجیح می دهند، ترجیح بحث این است که اصطلاح «وابستگی به مسیر» را در معنایی محدود و برای ارجاع به فرایندهایی اجتماعی به کار برده شود که بازخورد مثبت از خود نشان می دهند و الگوی تحول تاریخی آن ها شاخه شاخه شدن است. ابهام موجود در کاربرد این مفهوم در علوم اجتماعی نشان می دهد که گستره وسیع تر مندرج در برخی تعاریف به قیمت کاستن از دقت تحلیلی آن ها تمام شده است. وابستگی به مسیر قربانی چیزی شده است که سارتوری آن را کش آوردن مفاهیم می خواند (Sartori, 1970) انواع مختلف توالی های زمانی به طرق مختلف تولید می شوند و نتایج متفاوتی نیز دارند (Abbott, 1983) این انواع فرایندهای اجتماعی متمایز که با هم درآمیخته اند، باید از یکدیگر تفکیک شوند و به شیوه ای نظام مند بررسی شوند. محدود کردن مفهوم وابستگی به مسیر به فرایندهای خود تقویت شونده به هیچ وجه برای تحقیق درباره بقیه صور اهمیت توالی ها در تبیین رخدادهای اجتماعی ایجاد مانع نمی کند. این کار صرفا زمینه ساز استدلال ورزی روشن درباره مدعیاتی متمایز است. اگرچه چنین مسائلی درخصوص این مفهوم در نهایت حل خواهند شد، به سه دلیل مجبوریم به فرایندهای متضمن بازخورد مثبت توجه خاصی داشته باشیم. اول، چنین فرایندهایی مشخصه بخش های مهمی از دنیای اجتماعی اند؛ فرایندهایی که در آن رخدادهای ابتدایی زنجیره توالی خود را تقویت می کنند و گزینه های ممکن با گذشت زمان دست نیافتنی می شوند. دوم، عالمان علوم اجتماعی به دنبال ارائه نظریه ای اند که پژوهش درباره علل و پیامدهای بازخورد مثبت را به عرصه تحقیقاتی نویدبخشی بدل می سازد. سوم، تمرکز بر پویایی های

خود تقویت شوند و وابسته به مسیر در حال تبدیل شدن به یکی از عناصر اصلی بررسی گستره وسیع مسائل مرتبط با فرایندهای زمان مند است (Ibid, 97).

مدعای وابستگی به مسیر نوعا این است که شروع ها به شدت اهمیت دارد. ممکن است این سوال مطرح شود: چرا این بحث با وابستگی به مسیر آغاز می شود؟ پاسخ این است که شناخت فرایندهای خودتقویت شونده برای کاوش درباره طیف گسترده ای از مقولات مرتبط با زمان مندی بسیار ثمربخش است. کشف منشأها و عواقب وابستگی به مسیر در شناخت اینرسی قدرتمند یا «چسبندگی» خاص بسیاری از جوانب مسائل سیاسی به ما کمک می کند. برای مثال، عواقب دیرپایی که از ظهور برخی آرایش های نهادی حاصل می شود. چنین استدلال هایی تحلیل قدرت در روابط اجتماعی را جانی دوباره می بخشد؛ به این ترتیب که نشان می دهند با این که چگونه نابرابری های قدرت که شاید در ابتدا اندک باشند، می توانند در طول زمان تقویت و به تدریج در سازمان ها و صور متداول کنش و شناخت سیاسی و همچنین آرایش های نهادی مستقر شوند. استدلال بر مبنای وابستگی به مسیر برای رخدادهای اجتماعی و سیاسی مهم، اقدام اصلاحی قدرتمندی علیه تمایل به تبیین های کارکردگرایانه است؛ در این جا، وجود آرایش های اجتماعی موجود بر مبنای کارکرد آن ها برای رفع نیازهای قدرتمندان تبیین می شود. به علاوه، شناخت وابستگی به مسیر توجه کردن به اهمیت علی رخدادهای یا فرایندهایی را الزامی می سازد که در فواصل زمانی دور قرار دارند. فرایندهای وابسته به مسیر نمونه «علیت تاریخی» آرتر استینچکام اند؛ یعنی پویایی هایی که در نتیجه یک رخداد یا فرایند در زمانی مشخص ایجاد می شوند و حتی در صورت تکرارنشدن همان رخدادهای اولیه، خود را بازتولید می کنند. در نهایت، شناخت بازخورد مثبت توجه به مقوله ترتیب زمانی را توجیه می کند. ترتیب رخدادهای در فرایندهای وابسته به مسیر سبب تأثیرات مهمی می شود. وابستگی به مسیر از همه جهات فوق بر وجوه زمانی متمایز فرایندهای اجتماعی تأکید می کند و بنیانی برای فصول آتی فراهم می آورد (Kerasner, 1989: 70).

تغییرات نهادی

تعادل را تنها می توان در چارچوبی پویا درک کرد، که چگونگی پیدایش آن را (اگر اصلا پدید بیاید) توضیح می دهد. اقتصاد نوکلاسیک توضیح می دهد که وقتی گرد و غبار فرونشست، جهان چگونه به چشم می آید؛ اما ما می خواهیم بدانیم چگونه گردوغبار فرومی نشیند. این کار ابداء بیهوده نیست؛ زیرا ممکن است چگونگی چیزها بعد از فرونشستن غبارها با فرایند فرونشستن غبارها بسیار مرتبط باشد. مهم تر این که لازم است بدانیم غبار هرگز واقعا فرو نمی نشیند. به اطراف حرکت می کند و جریان های تصادفی هوا آن را به حرکت درمی آورند. این به حرکت درآمدن در نتیجه نیروهای تصادفی، یکی از عناصر اصلی در توصیف میانگین وضع کلی امور در دوره های زمانی درازمدت است (Young, 1991). نهادهای سیاسی رسمی ظرفیت های بسیاری برای حذف کردن بدیل های خود دارند Elisabeth Clemens and James (Cook, 1999).

استدلال های ارائه شده در این بخش اهمیت و ضرورت روی گرداندن از تمرکز بر برهه های انتخاب نهاد و رو کردن به شناخت فرایندهای تحول نهادی است. درواقع، نیاز به این کار به طرز فزاینده ای در علوم انسانی احساس شده؛ هرچند تلاش ها در این جهت هنوز تردیدآمیز است.

تلاش های نهادگراهای تاریخی و جامعه شناختی بر این متمرکز است که چرا و چگونه مجموعه های مشخصی از کنشگران می توانند تسریع کننده تغییر نهادی باشند. در مقابل، استدلال دیگری در این باره است که چگونه فرایندهای درازمدت نهادینه شدن شرایطی را که این اصلاحگران با آن ها روبه رو می شوند مشروط می سازند.

ممکن است گام های اولیه فرایند، گستره انتخاب هایی را که بعدا در دسترس است به شدت محدود کنند؛ شناسایی سازوکارهایی که چنین محدودیت هایی به وجود می آورند می تواند منبع بینش هایی قدرتمند در خصوص عوامل تعیین کننده تغییر نهادی باشد؛ تأثیرهای مهم در جریان تحول نهادی ممکن است تنها در بازه های زمانی درازمدت عمل کنند. بعید است که تبیین های مقطعی متمرکز بر انتخاب های کنشگران خاص بتوانند چنین عواملی را به چنگ آورند. روی هم رفته، این ایده ها گزاره های مهمی درباره فرایندهای تحول نهادی ارائه می دهند و دستور کار متمایزی برای پژوهش های آتی تعریف می کنند. آن ها مزایای ملموسی را آشکار می سازند که حاصل پرداختن به این مقولات مهم نظریه اجتماعی است، از منظر تأکید بر چگونگی شکوفایی فرایندها در بستر زمان. تحلیل های متمایل به نظریه انتخاب عقلایی غالباً مقوله تغییر نهادی را تلویحی و در حاشیه لحاظ کرده اند. در مقابل، بقیه عالمان علوم انسانی مستقیماً به این مسئله پرداخته اند. با این حال، این ایده ها با توجه نظام مندتر به شیوه هایی که نهادهای مستقر در طول بازه زمانی طولانی می توانند از طریق آن ها شرایط بازنگری در خود را ساختاردهی کنند، می توانند به شدت تقویت شوند. محور تمایز نهادگراهای تاریخی و جامعه شناختی این است که بسیاری از محدودیت های کارکردگرایی کنشگر محور را رفع می کنند. نهادهای سیاسی همچون نتیجه فرایندهای چندگانه، از جمله - و البته نه کاملاً منحصر به - انتخاب های استراتژیک کنشگران هدفدار لحاظ می شوند. تغییر در شرایط محیطی، توازن نیروهای اجتماعی یا تأثیرات نهادی ناشناخته همگی می توانند تلاش های مهم برای تغییر نهادی را تسهیل کنند. به دلایلی که من در انتهای این بخش درباره آن ها بحث می کنم، استخراج گزاره هایی از دل این ادبیات درباره شرایطی که منجر به الگوهای خاص تغییر در نهادهای رسمی می شوند، دشوار است. به رغم این، می توان تعدادی استدلال های جالب و متمایز را تشخیص داد.

نتیجه گیری

هدف ما در این پژوهش و بررسی طیفی از فرایندهای علی است که معمولاً بروز می کنند و ابعاد زمانی نیرومندی از خود نشان می دهند. حساسیت به این ابعاد زمانی به عالمان علوم انسانی کمک می کند تا کردارهای خود را بیش تر با شیوه عمل واقعی دنیای اجتماعی همراه سازند. به عبارتی بهتر، اگر پژوهش های ما بکوشند تا تنها برهه ای از زمان را بررسی کنند که اغلب چنین می کنند، بیش تر آن چیزهایی که در خصوص دنیای اجتماعی اهمیت دارند مخفی خواهند ماند. اما اگر به عوض این کار بپرسیم فرایندهای اجتماعی چگونه به مرور زمان شکوفا می شوند، سؤال هایی خواهیم پرسید که در غیر این صورت نمی پرسیدیم. خللی در تبیین هایی ممکن شناسایی خواهیم کرد که در حالت دیگر نمی بینیم و پاسخ هایی خواهیم یافت که در موارد دیگر نمی یابیم. این مدعا الزاماتی برای نظریه ها و روش های به کار رفته در علوم اجتماعی معاصر به همراه دارد. در اینباره با کمی به عقب برگشتن در استدلال های ارائه شده در این جا خیلی خلاصه برخی از این الزامات را پررنگ می سازیم. جای دادن تحلیل انسانی-اجتماعی در زمان مستلزم این درک است که هر لحظه ای از زمان در زمینه زمانی خاصی جای دارد - این بخشی از فرایند اجتماعی رو به شکوفایی است. این نوع تحلیل بخشی از موج اخیر آثاری - روش شناختی، نظری و تجربی - است که می کوشد حساسیت به پیچیدگی علی و تأثیرات زمینه ای را با بینش هایی درباره فرایندهای اجتماعی ترکیب کند که از یک زمینه اجتماعی فراتر می روند. بر این اساس،

پژوهش جاضر با روش توصیفی و تحلیلی براساس منابع کتابخانه ای بر سازوکارهایی اجتماعی متمرکز می شود که بعد زمانی قدرتمندی دارند. این پژوهش حول سه موضوع اصلی است:

❖ وابستگی به مسیر،

❖ زمان بندی و توالی،

❖ مسائل مربوط به منشأهای نهادی و تغییرات نهادی.

تحلیل وابستگی به مسیر نشان می دهد که انتخاب های گذشته دایره انتخاب های آینده را محدود می کند. لذا انتخاب عقلایی در زمان حال در طیف اختیارات کمتری نسبت به گذشته قرار می گیرد. موضوع زمان بندی و توالی به اهمیت وقایع و تصادفات تاریخی و نقاط بزنگاه در تحولات اجتماعی و سیاسی اشاره دارد که اموری تکرارپذیر نیستند اما به شدت بر جهت گیری امور در آینده تأثیر می گذارند. همین امر نشان می دهد که کیفیت چپش توالی امور تأثیر قاطعی در سرانجام مسیری که طی خواهد شد، خواهد داشت. یک توالی خاص می تواند برخی روندها برگشت ناپذیر کند و برخی گزینه های محتمل به کلی منتفی شوند. تغییرات تدریجی را تقریباً که آثار خود را در بلندمدت نشان می دهند نمونه دیگری از مسائل اجتماعی است که نمی توان آن ها را بدون لحاظ زمان تشخیص داد. اینکه برخی از وقایع رخ دهد، منوط به آن است که برخی متغیرها از یک حد آستانه گذر کنند و یک جرم بحرانی از حدی خاص بیشتر شود. اگر نگاه کوتاه مدت یا تحلیل مقطع زمانی داشته باشیم اهمیت سازوکارهای بطنی را نادیده خواهیم گرفت و تحلیل ها سوگیرانه خواهند شد. بخش آخر این بحث به این می پردازد که اگرچه ترتیبات نهادی با انگیزه طراحان برای حفظ منافع خود طراحی می شود اما عالم واقع پر از عدم قطعیت هایی است که لزوماً نتیجه را با قصد یکی نمی سازد و این موجب می شود تا نهادها در مسیر به روندی کشیده شوند که در ابتدا تصور نمی شد. لذا، کارکرد نهادها از اهداف کنشگران سیاسی و اجتماعی واگرا می شود. همین نگاه است که تحولات نهادها در طول زمان را ممکن می سازد.

به طور کلی، جستار پیشرو، چارچوبی را عرضه می کند که می تواند توسط تحلیلگران و سیاست پژوهان در تحلیل فرایندهای سیاستی، نهادها و تحولات مختلف اقتصادی و اجتماعی در یک بستر بلندمدت مورد استفاده قرار گیرد. کرونوپلیتیک به بهترین شکل نشان می دهد که در تحلیل های مربوط به فرایندهای انسانی باید به چه نکاتی توجه کرد و چگونه این تحولات را در بستر زمان دنبال کرد.

تقدیر و تشکر

بنا به اظهار نویسنده مسئول، این مقاله که برگرفته از رساله دکتری هست، حامی مالی نداشته است.

منابع

- ۱) بیات، محبوبه (۱۳۸۵) کرونوپلیتیک: بعد جدیدی از جغرافیا، مجموعه مقالات همایش جغرافیا و قرن بیست یکم، گروه جغرافیا دانشگاه آزاد واحد نجف آباد، اصفهان، ایران.
- ۲) روزنامه شرق، در تاریخ ۲۱-۴-۱۳۹۲.
- ۳) یانگ، جان (۱۳۸۴) جنگ سرد صلح سرد (آمریکا و روسیه در جنگ سرد ۱۹۹۸-۱۹۴۱) مترجم: دکتر عزت الله عزتی - محبوبه بیات، تهران: نشر قومس.
- ۴) ویریلیو، پل، (۱۹۹۸) اطلاعات بمب، نسخه لندن. انگلستان.
- 5) Abbott, A. (1911) Sequences of Social Events: Concepts and Methods for the Analysis of Order in Social Processes, *Historical Methods*, Vol. 18, No. 1, pp. 179-FV.
- 6) Bartolini, S. (1991) On Time and Comparative Research, *Journal of Theoretical Politics*, Vol. 1, No. 1, pp. 1-30.
- 7) Bates, R, Figueiredo, J. & Barry R.W. (1994) The Politics of Interpretation: Rationality, Culture, and Transition, *Politics and Society*, Vol. 9, No. 1, pp. 71-90.
- 8) Bayat, M. (2006) Chronopolitics: A New Dimension of Geography, *Proceedings of the Conference on Geography and the 21st Century*, Department of Geography, Najafabad Branch of Azad University, Isfahan, Iran. [pertian].
- 9) McDonald, T.J. (1998) The Historic Turn in the Human Sciences. Ann Arbor: University of Michigan Press, of Time and Space, *Social Forces*, Vol. 3, pp. 1199-19.
- 10) North, D.C. (1999) *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 11) Hacker, J. & Paul, P. (2002) Business Power and Social Policy: Employers and the Formation of the American Welfare State, *Politics and Society*, Vol. 4, No. 4, pp. TVV-Pro.
- 12) Levi, M. (1998) A Model, a Method, and a Map: Rational Choice in Comparative and Historical Analysis, in Mark I. Lichbach and Alan S. Zuckerman, eds., *Comparative Politics: Rationality, Culture, and Structure*, Cambridge: Cambridge University Press.
- 13) Shargh newspaper, on 21-4-1392. [pertian].
- 14) Sewell, W.H. (1998) Three Temporalities: Toward an Eventful Sociology, in Terrance McDonald, ed., *The Historic Turn in the Human Sciences*, pp. PFA-A.. Ann Arbor: University of Michigan Press. "Of Time and Space, *Social Forces*, Vol. va, pp. 1199-19.
- 15) Shepsle, K.A. (1949) Institutional Equilibrium and Equilibrium Institutions, in Herbert F.
- 16) Virilio, P. (1998) *Bomb Information*, London Edition. United Kingdom. [pertian].
- 17) Weisberg, ed., *Political Science: The Science of 199V*) Of Time and Space, *Social Forces*, Vol. 45, pp. 1149-19.
- 18) Weingast, B.R., & William J. (1911) The Industrial Organization of Congress; or, Why Legislatures, Like, Firms, Are Not Organized as Markets, *Journal of Political Economy*, Vol. 99, pp. 117-6T.
- 19) Wallis, G.W. (1970) Chronopolitics: The Impact of Time Perspectives on the Dynamics of Change, *Social Forces*, Vol. 49, No. 1, , pp. 102-108.
- 20) Yang, J. (2005) *Cold War Cold Peace (US and Russia in the Cold War 1998-1941)* Translator: Dr. Ezatullah Ezzati- Mahboubeh Bayat., Tehran: Qoms Publishing. [pertian].